

۱- اعلامیه استقلال و قانون اساسی

انگلستان، برای ملت آمریکا حق قطع وابستگی به کشور دیگر، بر خورداری از حقوق مساوی با سایر ملل، احترام به عقاید انسان، تساوی انسانها و اعتقاد به خلق شدن انسانها از سوی خداوند با حقوق غیر قابل انکار، شامل حق حیات، آزادی و تعقیب خوشبختی را به رسمیت شناخته بودند. این رهبران در اعلامیه استقلال اظهار کردند که برای تأمین این حقوق دولت و حکومتی به وجود می آید که قدرت عادلانه و بحق خود را از رضایت اتباع به دست می آورد و هر گاه هر گونه دولت مخلف این اهداف باشد، حق مردم است که آن دولت را تغییر دهند یا منحل نمایند، دولت جدیدی به وجود آورند و پایه های آن را بر اصولی بگذارند و قدرت آن را چنان سازمان دهند که طبق نظر آنها به احتمال قوی امنیت و رفاه و خوشبختی شان را تأمین کند. در این سند تاریخی، پنجاه و یک نفر نماینده (۱۳ کلنی) با امضای اعلامیه استقلال متفقاً با اتکال به خداوند، جان و ثروت و شرف مقدس خود را برای تحقق و اجرای مفاد اعلامیه استقلال گرو گذاشتند.

در سال دوم استقلال در ۱۵ نوامبر ۱۷۷۷ سیزده کلنی سابق تشکیل کنفدراسیونی به نام ایالات متحده آمریکا را اعلام داشتند که در آن هر ایالت استقلال، قدرت، حوزه قضایی و حقوقی را حفظ می کرد که طبق قرارداد تشکیل کنفدراسیون، روشن و آشکار به دولت ایالات متحده واگذار نکرده بود. ده سال تجربه تلخ و شیرین در قالب کنفدراسیون، ایالات مستقل سیزده گانه را برای اتحادی دائمی و تشکیل دولتی واحد آماده ساخت. تدوین قانون اساسی ایالات متحده آمریکا در تابستان سال ۱۷۸۷ در شهر فیلادلفیا آغاز گردید.

نویسندگان قانون اساسی ایالات متحده اعتقاد داشتند که يك قانون اساسی برای معتبر ماندن و اجرا شدن باید تجربیات سخت و تلخ و امیدها و انتظارات مردمی را که آن قانون اساسی برای آنها نوشته می شود منعکس کند. قانون اساسی نمی تواند فقط بازتاب منافع، خواسته ها، الهامات و تخیلات چند رهبر باشد. آنان ساختاری حکومتی به وجود آوردند و عقایدی را تبلور بخشیدند که تا آن زمان با آن آشنا شده بودند و در این راه ابتکارات

مبارزه مردم قاره جدید برای کسب استقلال در ربع آخر قرن هجدهم، در اصل يك مبارزه ملی، ضد استعماری و آزادیخواهانه بود. قیام ۱۳ کلنی انگلیس در سال ۱۷۷۶ در قاره آمریکا گرچه به ظاهر و در ابتدا جنبه اقتصادی و مادی داشت (قیام بر ضد وضع مالیات توسط انگلستان به بهانه تأمین مخارج دفاع از کلنی ها در برابر فرانسویها و سرخ پوستان)، ولی فرصتی پیش آورد که عده ای از برجسته ترین اندیشمندان گرد آمده در قاره جدید آخرین آرمانها و اندیشه های بشری درباره حکومت و دولت را در قالب اعلامیه استقلال (۱۷۷۶)، سیزده سال پیش از انقلاب کبیر فرانسه) و قانون اساسی (۱۷۸۷) تنظیم کنند و الگویی از حکومت و دولت ابداع نمایند که به علت ناظر بودن به نیازهای طبیعی انسان^۱ و پیش بینی انواع کنترل ها برای استقرار دموکراسی و تأمین رفاه و سعادت مردم جامعه، در این ۲۲۵ سال مورد توجه و تقلید بسیاری از ملل جهان حتی ملتهای اروپایی قرار گرفته است.

هسته مرکزی قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پذیرش اصل مردم سالاری در ایجاد حکومت و دولت است که جامعه جدید را از تنگناها و محدودیت ها و فشارهای ناشی از شناختن حق تسلط و حکومت برای عده ای خاص بر پایه نسب، سن، ثروت، جنس و مذهب رها ساخت و برای هر شهروند دستکم در سطح نخستین، فرصتی برابر برای زنده ماندن و تلاش در جهت دستیابی به خوشبختی و رفاه برای خود و خانواده فراهم آورد.

قانون اساسی ایالات متحده با جمله معروف «ما مردم ایالات متحده...» شروع می شود و چنین ادامه می یابد: «برای تشکیل اتحادیه ای بهتر، برقراری عدالت، تضمین صلح و آرامش داخلی، تأمین دفاع جمعی، بهبود رفاه عمومی و تأمین مواهب آزادی و ترقی و تعالی خود، این قانون اساسی را برای ایالات متحده آمریکا می پذیریم.» یازده سال پیش از تنظیم قانون اساسی، در چهارم ژوئیه ۱۷۷۶ رهبران سیاسی کلنی های ۱۳ گانه در قاره جدید در اعلامیه استقلال خود از

تراژدی ایالات متحده آمریکا
از نظام حکومتی مردم سالار،
خیرخواهی و بیگناهی، تا
غرور و آشننگی و
پیش فراولی جهانی

دکتر علی رشیدی

زیادی نیز به خرج دادند. این رهبران البته کار نوشتن قانون اساسی را به پایان نرساندند، زیرا جریان شکل گیری قانون اساسی سالها پیش از تشکیل اجلاس، شروع شده بود و تا امروز نیز ادامه دارد. قوانین اساسی حتی قوانین اساسی نوشته شده، ارگانهایی زنده و پیوسته در حال رشد و تکامل هستند و به قول گلاستون (Gladstone) قانون اساسی سندی نیست که در یک زمان معین با قدرت ذهنی و اهداف خاص انسان، یک بار و برای همیشه تدوین شود.

قانون اساسی ایالات متحده و اصلاحات آن گذشته از شناخت آزادی مذهب برای افراد، جدایی مذهب از دولت و حکومت، اصل تقسیم و تفکیک قوای سه گانه، اصل توازن و کنترل متقابل میان قوا، مصونیت نمایندگان کنگره از توقیف و تعقیب ناشی از سخنرانی و بحث در مجالس، انجام گرفتن محاکمات توسط هیئت منصفه (غیر از مسئله خیانت به کشور و محاکمه رئیس جمهور)، پیش بینی طرز شروع اصلاح قانون اساسی (باتصویب دوسوم نمایندگان مجلس و نمایندگان سنا)، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی شکایت از دولت، تضمین امنیت شخص، مصونیت منازل و مکاتبات و اموال مردم، حقوق شهروندان، تساوی همه شهروندان در مقابل قانون و... را دقیق بیان می کند. دادگاه عالی که اعضای آن را مجلس سنا انتخاب می کنند نگهبان و ناظر بر اجرای قانون اساسی است. تا سال ۱۹۹۲ روی هم رفته ۲۷ اصلاحیه به قانون اساسی ایالات متحده اضافه شده که مهمترین آنها اصلاحیه شماره یک (حقوق شهروندان ۱۷۹۱)، اصلاحیه شماره ۱۳ (الغاء بردگی ۱۸۶۵) و اصلاحیه شماره ۱۴ (حقوق شهروندان، امتیازات و مصونیتها، حفاظت مساوی و طرز رسیدگی ۱۸۶۸) است.

اصلاح قانون اساسی باید به تصویب دوسوم اعضای مجالس نمایندگان و سنا برسد و هر اصلاح پس از تصویب سه چهارم مجالس ایالات قابل اجرا است. قانون اساسی ایالات متحده و اصلاحیه های آن این امکان را به وجود آورد که تدریجاً کلنی های دیگر متعلق به دیگر دول اروپایی (فرانسه، اسپانیا، روسیه...) پس از رهایی از تسلط استعمارگران

آزادانه به اتحادیه پیوندند و امروز تعداد ایالات (۵۲ ایالت) چهار برابر تعداد ایالات اولیه است. به عقیده آمریکایی ها، ایدالیسم انسانی اعلامیه استقلال همیشه در قلب مشتاقان این امید را ایجاد می کند و چون ناقوسی به صدا در می آید که آمریکا خود را وقف اهداف دموکراتیک می کند. از دید آنان صدای این ناقوس را نمی توان برای مدتی طولانی خفه کرد یا نشنیده گرفت، چه این ایده ها دیر یا زود در شورش ها و انقلابات جدید و قوی تر باز بروز می کند و جهانگیر می شود.

۲- ریشه های طرز تفکر و بینش مردم آمریکا

الف- ناسیونالیزم آمریکایی

ناسیونالیزم آمریکایی نوع خاصی از ناسیونالیزم است که در مردم آمریکا این احساس مشترک را به وجود می آورد که آمریکا یک نقش تاریخی در جهان دارد. به عقیده آمریکایی ها، در یک زمان مناسب پس از قرن ها در سرزمین جنگلی و بیابانی آمریکا، جمهوری ای سر بر آورده که همه خوبی های سیستم های حکومتی قبلی را یک جا گرد آورده و از بدی ها و خرابکاری های نظام های حکومتی سابق درس عبرت گرفته است. شهرت این دختر آزادی به تمام سرزمین های عالم رسیده و از تولد آن نسل بشر امیدواری یافته است (George Bancroft مورخ شهیر اواسط قرن ۱۹). به نوشته مورخ دیگر (Frederich J. Turner) ایالات متحده اعتقاد دارد که برای بشریت و تمدن بشری کمک تازه و نو ظهوری داشته است و آن ایجاد و استقرار یک نظام دموکراتیک است که قائم به تصمیم گیری های خود، قائم به کنترل و محدودسازی های خود، در حین برخورداری از شعور و آگاهی است.

۱۴ اصل ویلسون در پایان جنگ جهانی اول و اصل چهار ترومن در پایان جنگ جهانی دوم این طرز تفکر آمریکایی را به جهانیان اعلام داشته است. ناسیونالیزم آمریکایی در اصل، جهانی است. خوشحالی مردم آمریکا از قیام ملت ها در برابر استعمارگران از جمله قیام خود آن ها به منظور ایجاد فرصت برای تک تک انسان ها برای رشد تا

○ قانون اساسی
نمی تواند فقط بازتاب
منافع، خواسته ها،
الهامات و تخیلات چند
رهبر باشد. به گفته
گلاستون، قانون اساسی
سندی نیست که در یک
زمان معین، با قدرت ذهنی
و اهداف خاص کسانی
برای همیشه تدوین شود.

چارچوب خیر و صلاح عمومی بر پایه فرمول آزادی، عدالت و رفاه.

۲- قابلیت کمال یابی انسان، اعتقاد به ظرفیت‌های هر انسان، در مقابل دکتترین طبقه بندی و دسته بندی مردم و بردگی.

۳- موفقیت و پیشرفت عمومی جامعه، به معنی موفقیت و نفع همه توده مردم است نه حاصل کوشش و سعی عده ای قلیل و باید غنائم حاصل برای جمع، هر چه سریعتر بین عامه مردم در جامعه بی تأخیر و بی تبعیض زیاد تقسیم شود.

۴- اعتقاد به ضرورت و ارزش رضایت افراد تحت حکومت متبلور شده در تأسیسات، تفاهم ها و طرز کارها بعنوان پایه های نظم، آزادی و عدالت.

۵- ارج نهادن به تصمیمات اتخاذ شده با رضایت عامه مردم در مقابل تصمیمات اتخاذ شده از راه بلوا، آشوب و ظلم و قهر.

این مفروضات ناشی از پذیرش اصول و مفاهیم دیگری است:

۱- منطق گرایی طبیعت اصلی انسان سیاسی؛

۲- استفاده از تجربه، مشاهده و استنتاج؛

۳- اعتقاد به بی گیری و تقویت دائم ایدال

دموکراتیک در پرتو اعتقاد به پیروزی نهایی ایدال های رفتار انسانی بطور کلی و رفتار سیاسی بطور اخص.

بطور خلاصه شکل اصلی طرز تفکر آمریکایی بر محور اعتقاد به برابری و در حقوق مرتبط با آزادی ظاهر می شود. برابری مقام اول را دارد و حق آزاد بودن از آن ناشی می شود. منطق این اولویت بندی در نوشته جفرسون در زمرة «حقایق خود آشکار» بیان شده است: «همه انسانها برابر آفریده شده اند و از این برابر خلق شدن، حقوقی به دست می آورند که ذاتی و غیر قابل انکار است و از جمله آنها حق حیات، آزادی و تعقیب خوشبختی است.»

پ- ریشه ها در مسیحیت

دموکراسی در آموزش های کلیسای انگلیس خیلی زودتر از ظهور آن در ادبیات سیاسی قرون ۱۷ و ۱۸ مطرح بوده است. مذهب در آمریکا، خود روح مبارزه برای آزادی را پیدا کرد. انجیل پر از گفتارها در حمایت از این روحیه است.

سرحد ممکن، بدون محدودیت های ناشی از نظم های تحمیل شده کهنه در دنیای قدیم که به خاطر منافع طبقات خاص (به جای منافع هر فرد ساده) بوده است. به عقیده آمریکایی ها رؤیاهای انسانی درباره مطلوب ترین دولت و حکومت در این سرزمین تحقق یافته است. گرچه ظاهر آجامعه آمریکا باید يك جامعه طبقاتی با حاکمیت اشرافی باشد (زودتر آمده ها باید حکومت و ثروت را در اختیار داشته باشند) ولی وجود زمین فراوان و رایگان و منابع نامحدود، همیشه به تازه آمده های فعال و هوشیار امکان تجمع ثروت و قدرت را داده است، چنان که آخرین تازه وارد ها (ایرانیان) در این جامعه باز به ثروت و قدرت دست یافته اند. به گفته آمریکایی ها جامعه باز آن ها به هر کس فرصت می دهد که بهترین استعداد های خود را بروز دهد. راهنمای ذهنی و فکری فرد آمریکایی جملات معروف زیر است: «همه آن چه را که می توانی باش» (be all that you can be)؛ «در هر زمان و هر کار بهترین سعی خود را بنما (do your best)؛ شکست مهم نیست برای اینکه فرد بهترین سعی خود را کرده است.

ب- ریشه ها در فلسفه روشنگری

لیبرالیزم انسانی مورد اعتقاد مردم آمریکا، از عصر روشنگری اروپا سرچشمه می گیرد و در زمان استقلال و پیدا شدن ادراک ملی و ایجاد ساختار سیاسی تبلور می یابد. شعار و ایدال اصلی انقلاب آمریکا آزادی سازی طبیعت و ذات انسان بود. ایدال هر انسان با شعور و منطقی، هنوز مطلوبیت خود را حفظ کرده است و روز به روز مشتاقان بیشتری می یابد.

دموکراسی گونه ای از آمیزش و تجمع مردم و انجمن سیاسی است که در آن کنترل عمومی و جهت گیری امور عمومی جامعه عادتاً توسط توده مردم بر طبق يك تفاهم و طبق روش هایی که مستلزم مشارکت یا رضایت عامه است، انجام می شود.

مفروضات دموکراسی عبارت است از:

۱- حیثیت و اعتبار اساسی انسان و اهمیت حفاظت و تقویت شخصیت او بر مبنای برابری نه بر مبنایی نابرابر، توجه به نیازهای انسانی در

○ نویسندگان قانون اساسی ایالات متحده معتقد بودند که يك قانون اساسی، برای اینکه معتبر بماند و قابل اجرا باشد، باید تجربیات سخت و تلخ و امیدها و انتظارات مردمی را که آن قانون اساسی برایشان نوشته می شود منعکس کند.

ت- ریشه‌ها در قانون انگلستان

در قانون انگلیس، نظم و قانون مفهوم دموکراتیک دارد. انگلستان پس از قرن‌ها تلاش، اندیشه عدالت، برابری و تساوی در برابر قانون را زنده ساخت، در حالی که در دیگر نقاط جهان قانون بر مبنای حفظ امنیت حاکمان و پلیس خودسر و دستور مافوق بود. ایده «حکومت قانون نه فرد» اصول برابری و آزادی را در خود دارد.

طرز تفکر آمریکایی، طرز تفکر دموکراتیک معمولی و عمومی است؛ ایدال‌هایی که طی تاریخ متبلور شده و در محیط ایالات متحده تحت تأثیر توسعه اقتصادی-سیاسی و علمی تکامل یافته است.

۳- سیر تاریخی سیاست خارجی و روابط بین‌المللی ایالات متحده

دوره ۱۷۷۶ تا ۱۸۲۳ برای ایالات متحده دوره خودسازی و وحدت بود. توسعه کشاورزی بویژه کشت پنبه، ایجاد صنایع نساجی، احداث راه‌ها و شهرها و اتصال خطوط ایالات به یکدیگر، رونق تجارت و داد و ستد راهم در سطح ملی و هم در تجارت با اروپا به وجود آورد. آمریکا از وضع خود راضی بود و نمی‌خواست اروپاییان در امور آن مداخله کنند و در مقابل نیز کاری با آنچه در اروپا می‌گذشت نداشت. دکترین مونرو (Monroe Doctrine 1823) تبلور این طرز تفکر بود.

ایالات متحده تا اواخر قرن ۱۹ نیز منافع و امنیت ملی خود را در محدوده دکترین مونرو می‌دید. طبق این دکترین، ایالات متحده دخالت اروپایی‌ها در نیم کره غربی را محکوم می‌کرد و در مقابل پذیرفته بود که در امور سیاسی قاره اروپا مداخله نکند. آمریکایی‌ها در ورود به امور سیاسی دنیای کهنه تردید داشتند و نوعی سیاست انزواطلبی را توصیه می‌کردند. ولی انزواطلبی کامل نبود و طی قرن نوزدهم ایالات متحده از ساحل اقیانوس اطلس تا سواحل اقیانوس کبیر توسعه یافت. در همین مدت ایالات متحده قدرتی منطقه‌ای شده بود و در امور ملت‌ها در منطقه اقیانوس آرام و آمریکای لاتین مداخله می‌کرد اما

داستانهای ظلم و قیام در برابر ظلم فراوان است. در انجیل عهد عتیق از ظلم به یهودیان و در انجیل عهد جدید از ظلم به مسیحیان اولیه سخن رفته است. ثروتمندان و قدرتمندان غالباً بدکارانند و فقرا و ضعیف‌پروان خدا و عیسی مسیح.

اساس آموزش‌های مسیحیت پروتستان نیز دموکراتیک است: «ما همه گناهکاران بی‌نوا و همه فرزندان یک پدر مقدس هستیم». موضوع حقوق طبیعی در فلسفه روشنگری کاملاً با ایده قانون اخلاقی در مسیحیت مطابقت دارد. دکترین انسان آزاد که فرار تدریجی انسانها از کنترل سیاسی خارجی را، پس از یادگیری اطاعت از قانون و اخلاق بیان می‌دارد، معادل خود را در تأکید بر evangelism بر آزادی انسان دوباره خلق شده از هراس ناشی از دستورهای انجیل عهد عتیق که برای مهار کردن نسل‌های گناهکار و بی‌انضباط وضع شده بود، پیدا می‌کند. فلسفه پیشرفت نیز مشابه امیدواریهای تخیلی (utopian) کسانی است که معتقد بودند در هزاره تولد مسیح دنیا به آخر می‌رسد و حضرت عیسی دوباره ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد (تقریباً دو سال پیش نیز عده‌ای سال ۲۰۰۰ را سال پایان دنیا می‌دانستند). نقش و وظیفه دموکراسی آمریکایی برای نجات دنیا از ظلم حکومتگران، شکل دنیایی پیش‌گویی سرانجام مسیحیت در نجات دنیا از دست شیطان است.

در اوایل قرن ۱۹، از جنگ‌های ناپلئون، در حالی که کلیسا در اروپا حالت تهاجمی و سرکوبگر به خود می‌گرفت، در آمریکا کلیسا حامی ضعف و آزادی مذهب شد. کلیسا با بیان اینکه همه افراد بشر در چشم خداوند یکسان هستند، برای سپاهها و اروپایی‌های تحت فشار که به آمریکا می‌آمدند جاذبه داشت. مذهب، هم اینک نیز عاملی نیرومند در ایدئولوژی ملی آمریکا است. روحیه بخشندگی و آماده بودن برای کمک در آمریکاریشه در مذهب دارد. دموکراتیک رفتار کردن و رعایت حق همسایگی نیز افزون بر عواملی مانند قابلیت تحرک افراد و فراوانی فرصت‌ها (برابری شرایط) ریشه در آموزش‌های مذهبی دارد.

○ در بریتانیا، نظم و قانون مفهوم دموکراتیک دارد. انگلستان پس از قرن‌ها تلاش، اندیشه عدالت و برابری در برابر قانون را زنده ساخت؛ در حالی که در دیگر نقاط جهان، قانون به منظور حفظ امنیت فرمانروایان، بر پایه دستور مافوق و خودسری مأموران شکل می‌گرفت.

○ در اوایل سده نوزدهم، در حالی که کلیسا در اروپا حالت تهاجمی و سرکوبگر به خود می‌گرفت، کلیسای آمریکا پشتیبان ناتوانان و آزادی‌مذهب شد. مذهب، هم‌اینک نیز عاملی نیرومند در ایدئولوژی ملی آمریکا است.

در هر حال تأسیسات دفاعی آمریکا و تعهدات سیاست خارجی آن محدود بود. جنگ بین‌المللی اول، نخستین حرکت جدی آمریکا برای دخالت امور سیاسی اروپا بود.

شعار آمریکا برای ورود در جنگ بین‌المللی اول در سال ۱۹۱۷، «امن ساختن جهان برای دموکراسی» بود. آمریکا به سیاست تأمین منافع و اهداف خود یعنی آزادی دریاهای اقیانوس‌ها، لحنی ایدئالیستی می‌داد. این اخلاق‌گرایی و حق‌طلبی و آزادی‌خواهی ظاهری، خصیصه‌روشن آمریکا در ورود به امور سیاسی بین‌المللی است.

سه هفته پس از سکوت توپها در سال ۱۹۱۸، وودرو ویلسون (Woodrow Wilson) رئیس‌جمهور آمریکا رانده فرانسه شد تا جای خود را بعنوان ناجی جهان در کنفرانس صلح پاریس اشغال نماید. همین که کشتی جرج واشنگتن در بندر برست فرانسه پهلو گرفت فریاد «زننده باد آمریکا»، «زننده باد ویلسون»، «ما بسیار متشکریم» از سوی استفن پیشون (Stephen Pichon) وزیر امور خارجه فرانسه بلند شد. تمام اروپا يك زبان می‌گفت شما به اروپا آمده‌اید که صلح مناسب و مطلوب را برقرار نمایید. در کنفرانس صلح ورسای پرزیدنت ویلسون پیشگام تأسیس جامعه ملل بعنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از جنگ بین‌المللی شد و چهارده اصل خود برای روابط بین‌المللی را اعلام کرد.

اما شش ماه بعد که ویلسون و هم‌پیمانان آمریکا عهدنامه ورسای را در تالار آینه‌ها بر ضد آلمان امضا کردند، امیدواری‌ها تبدیل به اختلاف و تضاد شده بود. ویلسون وعده صلح و حل اختلافات بر مبنای عدالت و حق‌مآلها در تعیین سرنوشت خود داده بود، اما در جریان کنفرانس ساده‌نگری این فرمول آشکار شد. برخی ملتها بویژه آنها که در ایالات متحده حامیانی قدرتمند داشتند برای آینده مستقل خود برنامه‌هایی تدارک دیده بودند. مردمان دیگری مثل ارمنی‌ها و... فاقد حامی قدرتمند بودند و تعداد کشورهایی که می‌شد به اکثریت مردم آنها حق تعیین سرنوشت بدون نادیده انگاشتن حقوق اقلیت‌ها داد، اندک بود.

نه تنها جنگ جهانی دوم بلکه بسیاری از

مشکلات تلخ ۸۰ سال اخیر جهان را می‌توان به تصمیمات اتخاذ شده در پاریس در نیمه اول سال ۱۹۱۹ مربوط دانست. در میان آنها، ایجاد کشورهایی چون بروندی، رومندا، عراق، بی‌ثباتی در بالکان و قفقاز، رابطه زهر آلود ترکیه و یونان و بالاتر از همه جنگ و اختلاف دائمی اعراب با اسرائیل قابل ذکر است. گرچه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها طمع کاری و انتقام‌جویی فرانسویها از آلمان‌ها در تحمیل غرامات جنگی را عامل اصلی شکست کنفرانس می‌دانند، ولی حقیقت این است که رهبران فرانسه و انگلیس مثل کلمانسو، لوید جرج و اورلاندو وظیفه خود می‌دانستند برای ملتهای خود که در طول جنگ فداکاری زیادی کرده بودند غنائمی از کنفرانس به دست آورند و بالاتر از همه بانکداران ایالات متحده می‌کوشیدند با تحمیل غرامت جنگ به آلمان امکان وصول طلب‌ها و وامهای خود از انگلیس و فرانسه را فراهم سازند. کنفرانس صلح پاریس برای ایالات متحده فرصتی بود که دنیا را به سوی آینده‌ای بهتر و مسالمت‌آمیزتر از راه دیپلماسی آشکار و جامعه ملل هدایت کند ولی این فرصت از دست رفت، سنای آمریکا جامعه ملل را فیلج نمود و آمریکا از زیر بار مسئولیت‌های خود شانه خالی کرد.

با خودداری کنگره از تصویب عهدنامه صلح ورسای دوره کوتاه جهانی فکر کردن رسمی ایالات متحده پایان یافت. تا آغاز جنگ جهانی دوم ایالات متحده منافع امنیتی ملی خود را بطور محدود تعریف می‌کرد و معتقد بود برای دفاع از خود به تأسیسات و امکانات نظامی اندکی نیاز دارد.

جنگ بین‌المللی دوم نگاه ایالات متحده به جهان را یکسره تغییر داد. ایالات متحده از جنگ ویرانگر دوم به صورت يك ابرقدرت بیرون آمد و منافع امنیت ملی آن، از نظر پوشش، جهانی شد. پس از جنگ، ایالات متحده به انزو و اطلبی برنگشت بلکه برعکس در مقابل هم‌پیمانان زمان جنگ خود یعنی اتحاد جماهیر شوروی قد علم کرد. در جنگ با هیتلر، شوروی قسمت اعظم اروپای شرقی را اشغال کرد و در دوره پس از جنگ موقعیت خود را در این سرزمین‌ها مستحکم ساخت. عقاید کمونیستی در جهان در حال

گسترش بود. به عقیده آمریکایی‌ها کمونیزم شوروی نابودکننده آزادی بود و فلسفه توسعه شوروی در اروپا نظم را به خطر می‌انداخت. طی ۲۵ سال (۱۹۳۹-۱۹۱۴) تضادها و اختلافات اروپا دوبار ایالات متحده را به جنگ کشانده بود و در صورت کنترل نشدن نفوذ و اقدامات شوروی، جنگ دیگری در پیش بود.

دوره ۴۵ ساله ۱۹۴۵-۱۹۹۰ دوره مبارزه دنیای سرمایه‌داری غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا با نظام کمونیستی در جهان به رهبری اتحاد جماهیر شوروی بود که گذشته از تسلط بر اروپای شرقی، به علت الحاق چین (۱۹۴۹) و کوبا (۱۹۵۹) و ویتنام و لائوس به این نظام و دنباله‌روی کشورهایمانند هندوستان و مصر از آن در دوره ۱۹۷۰-۱۹۵۰ خطر بزرگی برای بقای نظام سرمایه‌داری ایجاد کرده بود.

در این دوره ایالات متحده آمریکا گرچه در اروپا با حمایت از بازسازی اقتصادی (طرح مارشال) و تشکیل بازار مشترک و کمک به تقویت اروپا در برابر کمونیزم به سود خود و دنیای غرب در راه درستی قدم برداشت ولی در بقیه نقاط دنیا سیاست‌ها و برنامه‌های آن کشور سودجویانه و فرصت‌طلبانه و غالباً بی‌توجه به عواقب اجتماعی و سیاسی آنها بود.

جنگ سرد و سیاست مقابله با شوروی و جلوگیری از توسعه آن

ایالات متحده برای خنثی کردن سیاست‌های شوروی در دوره پس از جنگ، خود را برای جنگ تازه‌ای آماده کرد که به جنگ سرد معروف شد و در آن روابط بین‌المللی ابرقدرت‌ها بر پایه سوءظن، رقابت، تنفر متقابل از ایدئولوژی‌های یکدیگر و تقویت نیروهای نظامی بنا شده بود. وجود بمب‌های اتمی، هیدروژنی و شیمیایی در دست طرفین، مقابله مستقیم را منتفی می‌ساخت. برای موفقیت در جنگ سرد طرف‌آهان سیاست خارجی آمریکا روی ایده «محدودسازی» (containment) یا محدود نگاه داشتن شوروی و اقمار آن اتفاق نظر پیدا کردند. این اصطلاح که توسط جرج کنان (George Kenan) از مقامات بلندپایه وزارت امور

خارج آمریکا ابداع شد به این معنی بود که قدرت شوروی در سراسر جهان محدود نگاه داشته شود. اقدام آمریکا در برابر شوروی طبق این نظریه می‌بایست درازمدت، صبورانه اما هوشیارانه و محکم باشد. جنگ سرد نیازمند تعهد و فداکاری بود. سیاست جنگ سرد ابعاد نظامی، اقتصادی و سیاسی داشت. از نظر نظامی ایالات متحده آمریکا هزینه دفاعی بسیار سنگینی را متعهد شد و نیروهای نظامی خود را در سراسر دنیا مستقر ساخت. از نظر اقتصادی، ایالات متحده از ایجاد سیستم گات (قرارداد عمومی تعرفه و تجارت) و قراردادهای برتون وودز (Bretton woods) دایر بر تأسیس بانک جهانی (برای سرمایه‌گذاری‌ها) و صندوق بین‌المللی پول (برای امور ارزی) جانبداری کرد که نتیجه آن برقراری نرخ ارز نسبتاً ثابت بر محور طلا-دلار آمریکا و تبدیل ایالات متحده به بانکدار جهانی بود. این اقدامات در کنار برنامه کمک به اروپا تحت عنوان طرح مارشال، موجبات نوسازی اقتصاد اروپا و رونق اقتصادی آن قاره را فراهم کرد و در نتیجه با کاهش فقر و بیکاری از مطلوبیت کمونیزم کاست. از نظر سیاسی، ایالات متحده به بسیاری از کشورهای دیگر در مبارزه با توسعه طلبی شوروی ملحق شد. نخستین عهدنامه اتحاد نظامی به نام پیمان آتلانتیک شمالی در سال ۱۹۴۹ امضا شد که ناظر بر دفاع مشترک از کشورهای عضو در اروپا و آمریکا است. طبق ماده ۵ این پیمان، جنگ با یک کشور به منزله اعلام جنگ به همه اعضا است (ماده‌ای که در روزهای اخیر در اعلام جنگ بر ضد تروریسم مورد استفاده و استناد قرار گرفته است). ایالات متحده همچنین اتحادیه‌های نظامی و دفاعی منطقه‌ای دیگری به نام‌های سنتو (SENTO) بین ایران، پاکستان و ترکیه، و سیتو (SEATO) در جنوب شرقی آسیا ایجاد کرد که در آن ایالات متحده و انگلستان بعنوان ناظر و هم‌پیمان شرکت داشتند. ایالات متحده بعنوان ابزار محدود کردن قدرت شوروی، از سازمان ملل نیز استفاده می‌کرد ولی چون شوروی در شورای امنیت دارای حق و تو است، ایالات متحده سازمان ملل را محل اشاعه تبلیغات بر ضد شوروی قرار داده بود.

○ آمریکا به هنگام ورود به جنگ جهانی اول در ۱۹۱۷، شعار «امن ساختن جهان برای دموکراسی» سرمایه‌داری و اهداف خود را در قالب‌های ایدئالیستی پی‌گیری می‌کرد. این اخلاق‌گرایی و حق‌طلبی و آزادیخواهی ظاهری، ویژگی روش آمریکا در ورود به امور سیاسی بین‌المللی است.

○ در کنفرانس صلح ورسای (۱۹۱۹)، ویلسون رئیس جمهور ایالات متحده پیشگام تأسیس جامعه ملل بعنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از جنگ میان ملت‌ها شد و چهارده اصل خود را برای روابط بین الملل اعلام کرد. اما نه تنها جنگ جهانی دوم بلکه بسیاری از رویدادهای تلخ و خونبار هشتاد سال اخیر در جهان را باید به تصمیماتی مربوط دانست که در نیمه نخست ۱۹۱۹ در پاریس گرفته شد.

در دهه اول جنگ سرد، ایالات متحده سخت متکی به برتری اتمی خود بود. سیاست آمریکا برای محدود نگاه داشتن شوروی بر قدرت بازدارنده نیروهای اتمی پایه‌ریزی شده بود و شوروی را به استفاده از اسلحه اتمی در صورت حمله به کشورهای دیگر تهدید می‌کرد. شوروی نیز با اجرای برنامه‌های تسلیحاتی اتمی خود واکنش نشان داد. در سال ۱۹۶۲ شوروی کوشید موشک‌های اتمی خود را در کوبا که در ۹۰ مایلی آمریکا است مستقر سازد که این عمل دنیا را در لبه جنگ اتمی قرار داد. مسابقه تسلیحاتی ابرقدرتها در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ آنها را قادر به نابودی کامل یکدیگر یا (mutual assured destruction) MAD کرد. درک این واقعیت باعث شد که سیاستگذاران ایالات متحده در زمان کندی، روش مقابله جدیدی به نام پاسخ متغیر (flexible response) در پیش گیرند که طبق آن ایالات متحده به تولید جنگ افزارهای سنتی و غیر اتمی می‌پرداخت و در صورت تهاجم شوروی، انواع و اقسام راه‌های مقابله غیر از کاربرد نیروی اتم را در اختیار می‌داشت.

پیروزی کمونیست‌ها به رهبری مائو تسه تونگ در سال ۱۹۴۹ در چین و در سال ۱۹۵۰ در کره و پیروزی کاسترو در سال ۱۹۵۹ در کوبا، دنیای غرب را بیش از پیش متوجه خطر کمونیسم در کشورهای در حال توسعه کرد.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بسیاری از نقاط دنیای در حال توسعه به دنبال کسب استقلال از استعمارگران غربی بودند. دولت شوروی در این نهضت‌های استقلال طلبانه فرصت مساعدی برای مقابله با دنیای غرب پیدا کرد و با اعطای کمک‌های نظامی و اقتصادی به طرفداران خود در جنگ‌های باصطلاح آزادی بخش ملّی کوشید به جنگ استعمارگران غربی برود و حکومت‌های کمونیستی را در این کشورها روی کار آورد. ایالات متحده در مقابل، سیاستی در پیش گرفت که هدف آن تشکیل کشورهای مستقل (nation building) در کلنی‌ها بود. هدف این سیاست‌ها تقویت مخالفان کمونیسم در کشورهای در حال توسعه از راه تقویت اصلاحات دموکراتیک و

تقویت بنیه اقتصادی آنها بود. شعارهای تبلیغاتی ایالات متحده غالباً بر آزادی و دموکراسی تأکید داشت، ولی در عمل، چنان که خواهیم دید، آزادی و دموکراسی تحت فشار و علاقه آمریکا به استقرار نظم و امنیت و تعقیب منافع اقتصادی برای شرکت‌های خود، کنار گذاشته شد و نقشی ثانوی پیدا کرد. کندی در یک سخنرانی درباره امکانات استقرار رژیم در جمهوری دومینیک، اولویت این ارزش را روشن ساخت: «سه امکان به ترتیب اهمیت وجود دارد. یک حکومت دموکراتیک، ادامه یافتن حکومت فعلی (دیکتاتوری دست راستی خانواده تروخیلو) یا رژیمی به سبک کاسترو (کمونیستی). هدف ما باید حکومت از نوع اول باشد ولی نمی‌توانیم حکومت از نوع دوم را تا زمانی که مطمئن از دفع خطر حکومت از نوع سوم شده‌ایم نفی نماییم».

گرچه در جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۰) و جنگ ویتنام از سال ۱۹۵۴ تا سال ۱۹۷۳ دستکم ۵۸۱۵۶ سرباز آمریکا کشته شدند، و در اولی فقط نیمی از کره در تسلط کمونیست‌ها ماند و در دومی سراسر ویتنام در سال ۱۹۷۵ به تصرف کمونیست‌ها درآمد، این جنگ‌ها باعث تغییرات بنیادی تدریجی در سیاست مقابله با کمونیسم با هدف نابودی آن شد. جنگ ویتنام گذشته از تلفات انسانی باعث کسری موازنه پرداختهای آمریکا و تضعیف دلار، ازدیاد تورم و حذف نرخ ثابت ارزها (طراحی شده در برتون وودز) شد. در حالی که جنگ ویتنام ادامه داشت نیکسون رئیس جمهور آمریکا و مشاور اصلی او در زمینه سیاست خارجی، هنری کیسینجر، که بعداً وزیر امور خارجه شد آموزه جدیدی که به آموزه نیکسون (Nixon Doctrine) معروف است ابداع کردند. طبق این آموزه، ایالات متحده برای کاستن از بار تعهدات بین‌المللی خود از آن به بعد دفاع از تمام دنیای آزاد را به عهده نمی‌گرفت. ایالات متحده تنها موقعی مداخله می‌کرد که موازنه را به نفع دنیای غرب تغییر دهد یا مداخله واقعاً به سود ایالات متحده باشد. گذشته از این، نیکسون و کیسینجر مانند اواخر قرن نوزدهم تفاهم و همزیستی ابرقدرتها را شرط حفظ صلح دانستند (détente).

در پی این سیاست، ایالات متحده در صدد برقراری رابطه بهتر با شوروی و خاتمه دادن به خصومت بیست ساله با جمهوری خلق چین برآمد. سیاست تفاهم و همزیستی بر اهمیت نظم تأکید داشت؛ نظمی که نه تنها به قدرت نظامی متکی باشد بلکه نظمی که منافع متقابل ابرقدرتها را نیز به رسمیت بشناسد. کیسینجر معتقد بود که اگر چین و شوروی را شرکای بحق در روابط اقتصادی بین‌المللی بدانیم، آنها هم در حفظ نظم بین‌المللی ذینفع خواهند بود و در نتیجه انگیزه کمتری برای برهم زدن نظم و تشویق چالش‌های انقلابی بر ضد ثبات بین‌المللی خواهند داشت. سیاست همزیستی و تفاهم در مدت کوتاهی به امضای قرارداد مهمی در زمینه تسلیحات کمک کرد که سالت یک (SALT I)، یا عهدنامه محدودیت سلاح‌های استراتژیک (که رشد جنگ‌افزارهای اتمی استراتژیک را محدود می‌کند) نام گرفت. کاهش جنگ سرد به همکاری بین شوروی و ایالات متحده در زمینه‌های دیگر از جمله اجرای برنامه‌های فضایی مشترک منجر شد. اما این سیاست مورد تأیید همه کارشناسان نبود.

منتقدان سیاست همزیستی نیکسون-کیسینجر اعلام می‌داشتند که تمرکز سیاست خارجی آمریکا بر رابطه با شوروی و چین مانع سقوط ویتنام جنوبی، بروز بحران نفت (۱۹۷۳) و تحریم نفتی اعراب در مورد غرب نشده و گذشته از آن، مسأله رابطه بین اروپای شرقی کمونیست و اروپای غربی سرمایه‌دار روز بروز مهم‌تر و همچنین رابطه ممالک ثروتمند شمال با ممالک فقیر در حال توسعه جنوب روز بروز بدتر شده است. عده دیگری اعلام می‌کردند که روش نیکسون و کیسینجر در سیاست خارجی عوام‌فریبانه و متظاهرانه است، تمام توجه به قدرت و منافع اقتصادی کشور معطوف است و به ارزش‌های انسانی اساسی در آمریکا مانند حقوق بشر توجه چندانی نمی‌شود.

سیاست خارجی جیمی کارتر در آغاز از سیاست خارجی نیکسون کاملاً متفاوت بود. او خطر شوروی را چندان مهم نمی‌انگاشت و انقلاب در نیکاراگوئه و ایران را ناشی از تضاد عوامل و

نیروهای داخلی می‌دانست نه دخالت شوروی، ولی کارتر هم حفظ منافع ملی آمریکا را در نظر داشت و مخصوصاً در مورد حفظ منافع آمریکا در خلیج فارس تأکید می‌کرد. ایالات متحده سالها برای پیشبرد سیاست‌ها و حفظ منافع خود در خلیج فارس به شاه ایران متکی بود. ولی شاه در سال ۱۹۷۹ خلع شد و جمهوری اسلامی در ایران به وجود آمد که از دید سیاستمداران آمریکایی یک دولت بنیادگرای اسلامی بود. چند ماه پس از سقوط رژیم شاه، شوروی به افغانستان حمله و آن کشور را اشغال کرد. آمریکا با درک این خطر که دولت شوروی ممکن است اوضاع آشفته ایران را فرصتی برای تسلط بر خلیج فارس بداند، دکترین کارتر را اعلام کرد که طبق آن هرگونه کوشش نیروهای بیگانه برای به دست آوردن کنترل منطقه خلیج فارس، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده تلقی خواهد شد و این حمله با تمام وسائل ممکن از جمله نیروهای نظامی دفع خواهد شد.

برخلاف نیکسون و کیسینجر، عده‌ای عقاید کارتر را پیش از حد ایدئالیستی می‌دانستند. او بر حقوق بشر تأکید داشت و از دوستان و دشمنان آمریکا که دارای سابقه بد از نظر حقوق بشر بودند سخت انتقاد و حتی آنها را تحریم اقتصادی کرد. او از دیپلماسی باز و آزاد جانبداری می‌کرد و مهمترین موفقیت او به امضاء رساندن توافق‌نامه کمپ دیوید و برقراری صلح بین مصر و اسرائیل بود.

۴- ریگان و جنگ سرد دوم

ریگان در اثر ترس مردم آمریکا از پیدایش جنگ‌هایی مشابه جنگ ویتنام، بعد از کارتر رئیس‌جمهور آمریکا شد. او اعتقاد داشت که مسئول بسیاری از بدبختی‌های جهانی اتحاد جماهیر شوروی است و بی‌ثباتی آمریکای لاتین، آفریقا، افغانستان و... ناشی از دخالت‌های شوروی است. ریگان استدلال می‌کرد که بهترین راه مبارزه با تهدید شوروی نشان دادن قدرت نظامی آمریکا است. در سالهای حکومت ریگان هزینه‌های نظامی به شدت افزایش یافت و میل آمریکا به استفاده از نیروی نظامی برای نمونه در

○ تا آغاز جنگ جهانی

دوم، ایالات متحده منافع امنیتی خود را بطور محدود تعریف می‌کرد و معتقد بود برای دفاع از خود به تأسیسات و امکانات نظامی اندکی نیاز دارد. جنگ جهانی دوم نگاه آمریکا به جهان را یکسره دگرگون کرد و منافع امنیتی ایالات متحده، از نظر پوشش، رنگ جهانی به خود گرفت.

○ در دوران جنگ

سرد، ایالات متحده گرچه در اروپا با حمایت از بازسازی اقتصادی و تشکیل بازار مشترک و کمک به تقویت اروپا در برابر کمونیزم به سود خود و دنیای غرب در راه درستی گام برداشت، اما در دیگر نقاط جهان، سیاستها و برنامه‌های سودجویانه و فرصت طلبانه بود و غالباً بی توجه به پیامدهای اجتماعی و سیاسی آنها به اجرا درمی آمد.

لیبی و گرانادا نشان داده شد. قدرت نظامی، هم بعنوان عامل بازدارنده و هم وسیله‌ای برای چانه‌زنی با شوروی مورد استفاده قرار گرفت. در این دوره جنگ سرد شدت یافت ولی باروی کار آمدن گورباچف وضع عوض شد. گورباچف در صدد کاهش تعهدات شوروی در خارج به منظور انجام دادن اصلاحات و رسیدگی به مشکلات مردم شوروی در داخل کشور برآمد.

نزدیک به پایان دوره دوم ریاست جمهوری ریگان، ایالات متحده و شوروی قرارداد ممنوعیت کاربرد سلاح‌های اتمی با برد متوسط را امضا کردند و امکانات خروج نیروهای شوروی از افغانستان فراهم شد.

دولت ریگان همچنین روش خصمانه‌ای نسبت به سازمان ملل در پیش گرفت. تا اواسط دهه ۱۹۶۰ آراء در مجمع عمومی سازمان ملل معمولاً در حمایت از نظرات ایالات متحده بود اما بعداً که سازمان ملل بسیاری از کشورهای در حال توسعه را به عضویت پذیرفت، ایالات متحده و متحدان غربی آن خود را در اقلیت یافتند و آراء به زبان آنها بود. در زمان ریگان، ایالات متحده تعهدات خود را نسبت به سازمان ملل و سازمان بین‌المللی کار کاهش داد و نیز صلاحیت دادگاه بین‌المللی لاهه را در مورد رسیدگی به دخالت آمریکا در نیکاراگوئه رد کرد.

۵- سیاست خارجی در دوره بوش (پدر) و کلینتون؛ نظام تازه جهانی

نظام تازه جهانی یعنی چه؟ جرج بوش (۱۹۸۹-۹۳) و کلینتون (۲۰۰۰-۱۹۹۲) رؤسای جمهور پس از ریگان، در مورد تعریف نظام تازه جهانی با مشکل مواجه بودند. جرج بوش با وجود تجارب خوب در زمینه سیاست خارجی، در دو سال اول فاقد دید کافی در جهت دادن به سیاست خارجی بود. حمله عراق به کویت به او فرصت داد که مهارت‌های خود را ظاهر سازد. تشکیل ائتلاف جهانی (با شرکت شوروی، اروپای غربی، اعراب، اروپای شرقی و غیره) بر ضد صدام و همکاری دو ابرقدرت در سازمان ملل و صدور قطعنامه‌های محکم بر ضد عراق و اخراج نیروهای عراقی از کویت و وضع انواع محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها در

مورد عراق سبب شد که موقعیت ایالات متحده بعنوان رهبر جهانی تثبیت گردد ولی وقتی مسائلی مانند دفاع از حقوق بشر، رقابت‌های اقتصادی بین‌المللی، محیط زیست، ظهور جمهوری‌های دموکراتیک در اروپای شرقی و نقاط دیگر مطرح بود، رهبری ایالات متحده در سایه قرار می گرفت. رکود اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۹۰ و کسر بودجه شدید مانع از این بود که ایالات متحده تعهد عمده‌ای در مورد احیای دموکراسی در اروپا و ایجاد تأسیسات اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد بپذیرد. ایالات متحده در زمان جرج بوش (پدر) همچنین در مورد جنایات صرب‌ها در یوگسلاوی سابق جز سخنرانی و شعار دادن کاری نکرد. در اجلاس سران برای حفظ کره زمین در سال ۱۹۹۲ در ریودوژانیرو، ایالات متحده به جای ایفای نقش رهبری، بیشتر به صورت مشکل آفرین عمل کرد. جنگ سرد کمی پس از روی کار آمدن جرج بوش (پدر) پایان یافت و ایالات متحده برنده آن بود. بعضی این برنده شدن را ناشی از سیاست ریگان (صلح از راه قدرت) می دانند. برخی دیگر ثروت و رفاه دنیای غرب، افکار گورباچف و منافع مشترک در زمینه از میان بردن خطر جنگ اتمی را در پایان گرفتن جنگ سرد مؤثر می دانند. عده‌ای دیگر اعتقاد دارند که هر دو ابرقدرت با هزینه کردن هزاران میلیارد دلار برای دفاع، از دیگر نیازهای مردم خود غافل ماندند و در نتیجه هر دو در جنگ سرد بازنده بوده‌اند.

در دوره بیل کلینتون نیز کاخ سفید در تعریف و ارائه روشهای روشن و منسجم در سیاست خارجی مشکل داشت. کلینتون تجربه‌ای در زمینه سیاست خارجی نداشت و در مبارزات انتخاباتی نیز بیشتر بر مسائل داخلی تکیه می کرد. ولی بزودی حوادث سومالی، لیبی و هائیتی توجه او را بیشتر به مسائل بین‌المللی معطوف کرد. در دوره پس از خاتمه جنگ سرد تضادهای بین‌المللی مثل قبل روشن نیست. یک ژنرال آمریکایی (رئیس ستاد نیروی هوایی آمریکا Merrill A McPeak) در تحلیل وضع درگیرها در سومالی گفته است امروز درگیرها در دنیا از نوع خاص دوره پس از جنگ سرد است. این درگیرها آشفته، مبهم،

بی هدف‌های مورد توافق یا تهدیدهای روشن است.

۶- پیروزی نظام اقتصاد آزاد و مردم‌سالاری؛ حذف دیکتاتوری‌ها و خطرات قدرت‌های محلی

سقوط نهایی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۰) برای اقتصاددانان و استراتژیست‌های آمریکایی و غربی از سال‌ها قبل (دهه ۱۹۶۰) قابل پیش‌بینی بود. عامل اصلی شکست، بی‌اعتنایی به اصول اقتصاد بر مبنای ذات و طبیعت انسان و توجه به نیازها و منطق و طرز عمل و عکس‌العمل او به شرح زیر بود: نظام اقتصادی-سیاسی پایه‌گذاری شده توسط استالین در سال‌های ۱۹۲۸-۳۲ چهار نقص اساسی داشت. نخست، بی‌توجهی به طبیعت انسان و نیازها و خواسته‌ها و علت تحمل رنج کار، و قبول مسئولیت؛ دوم، بی‌توجهی به ارزش و قیمت واقعی مواد، کالاها و پول؛ سوم، بی‌توجهی به نقایص نظام برنامه‌ریزی متمرکز مادی و فیزیکی در محدودسازی آزادی مدیران، مهندسان، کارگران در برابر شرایط روزمره محیط کار و تولید و در نتیجه کاهش امکانات نوآوری و ابداع و به کارگیری آن‌ها؛^۳ چهارم، درگیری و رقابت با دنیای غرب به سرکردگی ایالات متحده آمریکا که هزینه‌های بسیار سنگین و غیر قابل تحمل از نظر نظامی و اقتصادی به شوروی تحمیل می‌کرد. شوروی می‌توانست در تولید اسلحه اتمی و برنامه‌های فضایی یا آموزش و بهداشت، به هزینه سایر بخش‌ها موفقیت داشته باشد ولی این موفقیت‌ها مصنوعی و دستوری و بی‌پایه بود. سقوط اقتصادی شوروی و اقمار آن که به متلاشی شدن نظام سیاسی و قدرت نظامی آن‌ها منجر شد برای دنیای غرب بویژه ایالات متحده پیروزی بزرگی بود که روح و ذهن هر شهروند غربی را از خطر جنگ‌های هسته‌ای و خانمان‌سوز آزاد ساخت. شوروی و اروپای شرقی ورشکسته و ناتوان به دنیای غرب و تأسیسات اقتصادی و پولی آن‌ها روی آوردند تا بتوانند از دنیای غرب خرید کنند و اقتصاد خود را سر و سامان بخشند. کمک‌های مردم‌اروپای غربی و ایالات متحده به هم‌نژادان خود در روسیه و

اروپای شرقی داستان‌های انسانی دل‌انگیزی دارد و از صدها میلیارد دلار تجاوز می‌کند. وام‌ها و کمک‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و بانک‌های غربی به دولت‌ها و مؤسسات اقتصادی این کشورها، عامل نجات سیاسی آن‌ها از شورش‌ها و انقلاب‌های احتمالی ناشی از کمبود کالاها و ضروری و مورد نیاز عامه بوده است. امروز روسیه و کشورهای اروپای شرقی بطور کلی و حتی چین و ویتنام ضمن حفظ موقت بخشی از سیستم گذشته خود به اقتصاد بازار آزاد پیوسته‌اند و بی‌گمان با عضویت در سازمان تجارت جهانی با ابعاد گسترده آن، خصوصی‌سازی در بخش عمده‌ای از اقتصاد آن‌ها اعمال خواهد شد و مردم‌سالاری همه‌ابعاد زندگی اقتصادی-سیاسی این جوامع را در بر خواهد گرفت.

با سقوط شوروی و اقمار آن فکر استقرار نظام تازه جهانی یعنی دنیایی با نظام اقتصادی آزاد و رقابتی، نظامی تحت قواعد تدوین شده در چارچوب گات و سازمان تجارت جهانی، نظامی با هدایت سیاسی سازمان ملل متحد، نظامی زیر کنترل و حمایت نظامی دنیای غرب به رهبری آمریکا که در آن شکوفایی اقتصادها و رفاه‌گریبان تأمین شود برای سیاست‌گذاران و استراتژیست‌های ایالات متحده ممکن شده است. در دهه پایانی جنگ سرد (۱۹۹۰-۱۹۸۰) ایالات متحده همچنین موفق شد صداها و نیروهای منطقه‌ای مخل نظام نو به رهبری ایالات متحده را خنثی و ساکت نماید. حمله عراق به ایران و جنگ ۸ ساله دو کشور با هدف تضعیف دو کشور و کاهش قدرت تهاجمی آن‌ها بدون پیروزی یکی بر دیگری با دقت ترتیب داده شد و گردنکشی دولتهایی مانند لیبی و ساندینیست‌ها در نیکار آگونه هر یک به روش خاص خود مهار شد. تغییر حکومتها در فیلیپین، شیلی، اندونزی و یوگسلاوی در این راستا صورت گرفت.

در دهه ۱۹۹۰، تنها اشتباه در محاسبات ایالات متحده، توان بالقوه تکنولوژیک و تسلیحاتی عراق و امکانات تهاجمی ارتش آن بود که در طول جنگ با ایران با صدها میلیارد دلار کمک‌های اقتصادی و نظامی همه کشورهای عرب بویژه عربستان و لیبی

○ در طول چهل و پنج سال جنگ سرد، ایالات متحده تقریباً هر کس را که ضد کمونیست بود با آغوش باز می‌پذیرفت یا به او در مبارزه با کمونیسم با روشهای غیردموکراتیک و حتی در سایه دیکتاتوری مطلق کمک می‌کرد.

(چین در نوامبر ۲۰۰۱ با پذیرش درخواست‌های ایالات متحده بالاخره پس از ۱۷ سال به عضویت سازمان درآمد).

۷- نقطه‌های تاریک در سیاست خارجی ایالات متحده

۱- ایجاد کشور اسرائیل و حمایت بی چون و چرا از آن.

در نخستین سال‌های پس از جنگ دوم و شروع جنگ سرد، ایجاد کشور مستقل اسرائیل که قول تأسیس آن را در انگلستان در سال ۱۹۱۹ داده بود برای ایالات متحده از نظر سیاسی - اقتصادی و استراتژیک اهمیت بسیار داشت. داشتن یک پایگاه و یک هم‌پیمان بدون محدودیت در قلب خاور میانه و مرکز دو سوم ذخایر نفت جهان، گذشته از رضی نگه داشتن یهودیان قدرتمند در آمریکا، حمایت یهودیان در سراسر جهان را برای سیاست‌های ایالات متحده تضمین می‌کرد. کنگره آمریکا که تحت تأثیر افکار عمومی ساخته و پرداخته شبکه‌های ارتباط جمعی تحت هدایت نسبی یهودیان بوده، با اعطای کمک‌های بی دریغ به اسرائیل و موافقت با درخواست هر نوع جنگ‌افزار پیشرفته (غیر اتمی) از سوی آن کشور و افزایش همکاری‌های فنی و تکنولوژیک و توریستی و غیره با اسرائیل، در دید مردم خاور میانه مخصوصاً مردم فلسطین، ایالات متحده را به صورت پایگاه اصلی دشمن آن‌ها یعنی اسرائیل معرفی کرده است.

از سوی دیگر، نیاز مستقیم و غیرمستقیم به نفت اعراب، حضور دائمی در عربستان در قالب شرکت نفتی آرامکو از سال ۱۹۳۷ (و قراردادهای دفاعی)، حضور در کویت، عمان، بحرین، امارات متحده عربی و ایران (قبل از انقلاب) و بالاتر از همه ضرورت جلب حمایت و توجه مصر برای تشویق سایر کشورهای عربی، ایالات متحده را پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ به یک میانجی نه چندان بی طرف تبدیل کرده است. میانجی‌گری کارتر در زمینه امضا شدن قرارداد کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل، آغاز دخالت مستقیم و کوشش آمریکا برای حل مشکل اعراب و اسرائیل است که در سال‌های اخیر ادامه داشته

به دست آمده بود. عراق در جنگ با ایران پیروز نشده بود ولی تجربه جنگ و تلاش برای تولید سلاح‌های شیمیایی و میکروبی و توپ‌های دوربرد و انبارهای عظیم سلاح‌های باقیمانده، خطری برای دوستان ایالات متحده در خلیج فارس و بویژه برای اسرائیل بود. در شرایط پس از جنگ ایران و عراق، خطر اتحاد عراق و سوریه برای اسرائیل بسیار جدی تلقی شد. حمله عراق به کویت و اشغال آن کشور با به اشتباه انداختن صدام حسین (با غرور جریحه‌دار شده در جنگ با ایران) فرصتی پیش آورد که ایالات متحده از یک سو سازمان ملل، کشورهای اروپای غربی، شوروی، اروپای شرقی و بسیاری از کشورهای عرب را به دنبال خود برای حمله به عراق تجهیز کند و از سوی دیگر خود را بعنوان حامی کشورهای ضعیف و پرچمدار نظم و آرامش جهانی به دنیا تحمیل نماید و ضمناً توان تهاجمی ارتش عراق را تا مرز حذف کامل آن از بین ببرد. محدود کردن فعالیت ارتش عراق تنها در یک سوم خاک آن کشور، آن هم با نقش حفظ نظم داخلی، آخرین دستاورد سیاست حذف گردنکشان منطقه‌ای بوده است. حاصل دو تجاوز عراق به ایران و کویت، حضور کامل و دائم ایالات متحده در خلیج فارس و خاور میانه به منظور حفاظت از منابع نفت و گاز مورد نیاز خاور دور و دنیای غرب و جلوگیری از به خطر افتادن منافع آنها مانند سال ۱۹۷۳ است.

در صحنه اقتصادی نیز ایالات متحده موفق شد اروپا و ژاپن را وادار نماید در مذاکرات دورارو گونه که از سال ۱۹۸۵ آغاز شده بود همه زمینه‌های مورد علاقه آمریکا در روابط اقتصادی بین‌المللی مانند محصولات کشاورزی، خدمات (بانک‌داری، بیمه، حمل و نقل، سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی، توریسم و غیره) و حمایت از حقوق مالکیت معنوی (اختراع، اکتشاف، علائم تجاری) را بگنجانند و در واقع در سال ۱۹۹۵ که سازمان تجارت جهانی کار خود را آغاز کرد نظام اقتصاد آزاد و رقابتی مطلوب ایالات متحده آمریکا مورد قبول تقریباً همه کشورهای جهان قرار گرفته بود. پذیرش چین و روسیه در این سازمان تا تسلیم آن‌ها در برابر شرایط نظام اقتصاد آزاد توسط ایالات متحده به تأخیر افتاد

○ تجربه پنجاه سال اخیر نشان داده است که عرب‌ها همواره به ایالات متحده بعنوان حافظ در برابر تجاوزهای احتمالی شوروی سابق، محدودکننده یا بازدارنده تجاوزها و حملات اسرائیل و... نیاز داشته‌اند. بخشی از این احساس نیاز، ساخته و پرداخته سیاست‌های خود ایالات متحده در منطقه بوده که گذشته از حضور نظامی آمریکا، فروش صدها میلیارد دلار جنگ‌افزار آمریکایی به عرب‌ها را ممکن ساخته است.

است و بی شک به حل نهایی مسئله فلسطین و ایجاد کشور مستقل فلسطین منجر خواهد شد. تجربه ۵۰ ساله اخیر نشان داده است که اعراب همیشه به ایالات متحده بعنوان حافظ در برابر تجاوزهای احتمالی شوروی سابق، و محدود کننده یا بازدارنده تجاوزها و حملات اسرائیل و... نیاز داشته اند و بخشی از این احساس نیاز مخلوق سیاست‌های خود ایالات متحده در منطقه بوده است که گذشته از حضور نظامی ایالات متحده، فروش صدها میلیارد دلار تجهیزات نظامی آمریکایی به اعراب را ممکن ساخته است.

۲- جنگ سرد هدایت کننده سیاست خار جی آمریکا

الف) چنان که گفته شد، ایالات متحده در طول جنگ هشت ساله ایران و عراق این سیاست را تعقیب می کرد که نگذارد یکی از طرفین بر دیگری پیروز شود زیرا آثار ناشی از پیروزی یکی از آنها برای منافع ایالات متحده قابل قبول نبود (مقاله پروفسور ویلیامز استاد دانشگاه جنگ آمریکا و مشاور نظامی کاخ سفید در سال ۱۹۸۲ در مجله میلیتاری ریویو که اهداف آمریکا در جنگ عراق و ایران را بیان می کرد بسیار روشنگر و آموزنده بود. این مقاله تحت عنوان «جنگ ایران و عراق و آینده خلیج فارس» در همان زمان توسط اینجانب ترجمه و بوسیله مهندس بازرگان برای بالاترین مقام کشور ارسال شد).

جنگ می بایست تا از میان رفتن توان تهاجمی هر دو طرف ادامه یابد. این سیاست باعث می شد که اولاً ایالات متحده دقیقاً اوضاع روز بروز جنگ را به کمک ماهواره های جاسوسی خود تعقیب و به موقع به طرف در معرض شکست کمک نماید. دادن اطلاعات لجستیکی به عراق بویژه در جریان محاصره بصره و تصرف فاو و جزیره مینو توسط ایران، تربیت خلبانان عراقی در مرکز آموزش های خلبانی در آمریکا، تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق از طریق کشورهای عرب، آزاد گذاشتن کشورهای اروپایی مخصوصاً آلمان در فروش دانش فنی و ابزارهای تولید سلاح های شیمیایی و میکروبی به عراق و... از جمله حمایت هایی بوده که جملگی خطر امروز

عراق برای همسایگانش را به وجود آورده است. حمایت ایالات متحده از عراق در برابر ایران بویژه وقتی شدت یافت که شوروی به پشتیبانی از ایران برخاست. در آن سال ها صدام حسین، بعنوان یک دارایی، مورد توجه و حمایت ایالات متحده بود.

۳- حمایت از مخالفان کمونیزم در سراسر جهان و بی اعتنایی به حقوق بشر

در طول چهل و پنج سال جنگ سرد، ایالات متحده تقریباً هر کس را که ضد کمونیست بود با آغوش باز می پذیرفت یا به او در مبارزه با کمونیزم با روش های غیردموکراتیک و حتی دیکتاتوری مطلق کمک می کرد.

این موارد بسیار متعدد است از جمله:

(۱) مانوئل نوریگا دیکتاتور پاناما با کمک آمریکا جانشین عمر تر و خیلو شد اما وقتی نوریگا با کوبا طرح دوستی و همکاری ریخت و مستشاران کوبایی را بر امور پاناما مسلط کرد، ایالات متحده به پاناما حمله کرد و نوریگا را به جرم دست داشتن در قاچاق مواد مخدر دستگیر و در ایالت فلوریدا محاکمه و زندانی کرد.

(۲) روزولت و ترومن در جریان جنگ بین المللی دوم و پس از آن تا سال ۱۹۵۴ از هوشی مینه در ویتنام در جنگ با ژاپنی ها و فرانسوی ها پشتیبانی می کردند اما وقتی همین هوشی مینه نهضت آزادی بخش خود را تحت تأثیر افکار مائو در چین با افکار کمونیستی آمیزش داد و سخنرانی های آتشین مارکسیستی و کمونیستی خود را بر ضد نظام سرمایه داری استعمارگر آغاز کرد، ایالات متحده وارد مبارزه او شد. این کار در ابتدا به تشکیل کشور ویتنام جنوبی با یک حکومت فاسد دیکتاتوری خانوادگی (خانواده دیم) و یک کشور کمونیستی در شمال انجامید اما سرانجام ویتنام شمالی به رهبری هوشی مینه با حمایت چین و شوروی حکومت دست نشانده ایالات متحده در جنوب را شکست داد. نتیجه این شکست، دادن پناهندگی به دیکتاتورهای غارتگر نظامی و غیر نظامی ویتنام جنوبی (مثل ژنرال کائوکی و خانواده دیم) در ایالات متحده بود. حمایت از چیانکای چک در مقابل مائو تسه تونگ از جمله این نوع حمایت از دیکتاتورهای ضد کمونیست بوده

○ صدام حسین در دوران جنگ با ایران، برای ایالات متحده سرمایه ای ارزشمند به شمار می رفت. حاصل دو تجاوز عراق به ایران و کویت، حضور کامل و دائم ایالات متحده در خلیج فارس و خاورمیانه بود.

پس از شکست دادن اسپانیا در جنگ بر سر کوبا، نخستین تهاجم استعماری کامل به قاره آسیا بود. ایالات متحده در اداره مستعمره خود گذشته از اعمال تبعیض نژادی و جدا کردن سفیدپوستان و سیاه پوستان (مانند داخل ایالات متحده)، درست همان سیاست‌ها و روش‌های استعماری اسپانیا و هلند و پرتغال را در پیش گرفت و مخصوصاً در برابر جنبش‌های استقلال طلبانه و نهضت دموکراتیک ملّی مردم آن با خشونت رفتار کرد. جنگ اندازی بر نفت ایران، عربستان، قسمتی از نفت عراق و مکزیک و ونزوئلا، تسلط شرکت‌های آمریکایی مانند یونایتد فروت کمپانی بر مزارع کشورهای آمریکای مرکزی و کشورهای شمالی آمریکای جنوبی غالباً مستلزم روی کار آوردن و حفظ حکومت‌های دیکتاتوری و اعمال سیاست‌های ضد اهداف آزادیخواهی و مردم‌سالاری بوده که تنفر مردم آگاه این کشورها را تا همین اواخر (دهه ۱۹۹۰) همراه داشته است.

۶- کمک به گروه‌های تروریستی برای مبارزه با کمونیزم در دوران جنگ سرد

ایالات متحده از همه ابزارها برای مقابله با نهضت‌های ملّی و آزادیخواهی ملّت‌ها به بهانه مبارزه با کمونیزم استفاده کرده است. حمایت از تروریست‌های ضد ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه و حمایت از طالبان و بن‌لادن آخرین نمونه‌های این سیاست بوده است. از سال ۱۹۷۹ به هنگام اشغال افغانستان، اهداف بسیاری از گروه‌های مقاومت افغان، طالبان و بن‌لادن با ایالات متحده یکی بود و سیادستکم حدود ۳ میلیارد دلار اسلحه و آموزش و حمایت‌های لجستیکی در اختیار آن‌ها گذاشت. ضیاءالحق پس از برکناری و قتل بوتورابط ارسال اسلحه برای مبارزان افغان بود. خروج اجباری شوروی از افغانستان (۱۹۸۹) و تصرف افغانستان توسط طالبان با کمک حکومت‌های مورد حمایت آمریکا، عربستان و پاکستان، تحقق یافت. جبهه‌گیری بن‌لادن در برابر آمریکا با حمایت و تحریک صدام حسین از زمانی آغاز شده است که ایالات متحده با اخراج عراق از کویت تسلط خود را بر خاورمیانه بیشتر کرده است. عراق محرک بن‌لادن در مبارزه با آمریکا و خاندان آل سعود بوده

(۳) - عدم حمایت از مبارزات ملّی، ضد استعماری و مستقل ملّت‌ها از جمله مبارزات مردم مصر به رهبری ژنرال نجیب و جمال عبدالناصر، مردم هند به رهبری نهرو، مردم اندونزی به رهبری سوکارنو به دلیل عدم وابستگی آن‌ها به غرب که ناچار آن‌ها را به همکاری با شوروی و چین و اروپای شرقی در زمینه امور اقتصادی و نظامی برای توسعه اقتصادی خود وادار ساخت. مخالفت با دادن هرگونه کمک به مصر از سوی مؤسسات بین‌المللی برای ساختن سد اسوان و نیز مخالفت با طرح‌های سدسازی و آبیاری و توسعه صنعتی در هند یا اندونزی، اقتصاد این کشورها را برای بیست تا چهل سال از سیر طبیعی خود بازداشت (اندونزی از سال ۱۹۶۵ پس از کودتای سوهارتو، مصر از سال ۱۹۷۲ پس از قرارداد کمپ‌دیوید و هند از سال ۱۹۹۰ پس از سقوط شوروی به اقتصاد جهانی پیوسته‌اند).

(۴) - کودتا و کشتار رهبران ملّی، مردمی و انتخابی در کشورهای مستقل. کودتای ننگین ۲۸ مرداد در ایران و برکناری دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر آزاداندیش و ملّی، کودتا در شیلی و قتل سالوادور آلنده رئیس‌جمهور آزاده و منتخب مردم شیلی، کودتا در پاکستان بر ضد ذوالفقار علی بوتو و روی کار آوردن حکومت‌های دیکتاتوری فاسد، نفرت مردم آگاه این کشورها را برای همیشه نسبت به حکومت ایالات متحده برانگیخته است.

۵- تعقیب سیاست‌های استعماری در حمایت از منافع شرکت‌های آمریکایی جستجوی اراضی مساعد، معادن، چراگاه‌ها، جنگل‌های غنی و بهره‌برداری از آن‌ها همواره جزو خصلت و روحیه آمریکاییان و شرکتهای آمریکایی بوده است. تا اوایل قرن بیستم، این جستجو محدود به قاره آمریکا از قطب شمال تا قطب جنوب بود. در قرن بیستم، مخصوصاً پس از جنگ جهانی اول، آمریکاییان هم برای پیدا کردن بازار و هم برای تأمین مواد اولیه صنعتی و غذایی بویژه نفت به سوی سرزمین‌های دیگر مخصوصاً خاور دور و خاورمیانه روانه شدند. اشغال فیلیپین

○ در دهه ۱۹۹۰، ایالات متحده در برآورد توان بالقوه تکنولوژیک و تسلیحاتی عراق و امکانات تهاجمی ارتش صدام دچار اشتباه شد؛ نیرویی که در طول جنگ هشت ساله با ایران در سایه صدها میلیارد دلار کمک‌های اقتصادی و نظامی کشورهای عرب بویژه عربستان به دست آمده بود.

- بدهی‌های انباشته شده کشورهای فقیر و در حال توسعه که ناشی از اعطای وام به نظامیان و دیکتاتورهای گذشته در این کشورها با حمایت ایالات متحده بوده است؛

- بسته بودن بازارها بر روی صادرات کشورهای در حال توسعه و کمک نکردن به حل مسئله عدم تنوع تولیدات یا تک محصولی بودن آنها؛

- آزاد گذاشتن شرکت‌های فراملیتی به گونه نامحدود در کسب و حفظ موقعیت‌های انحصاری در خارج در مقابل کنترل و نظارت بر آنها در داخل؛

- فراموش کردن اصل خیرخواهی و بخشش و حمایت از ضعفها و حسن نیت بعنوان ابزار اولیة رهبری و جلب حسن نظر دیگران؛

- فراموش کردن معنای پیشگامی در دموکراتیک کردن حکومت‌ها در جهان.

۵- بی توجهی به احساسات ملت‌ها و واقعیت‌های زیست محیطی و بازی کردن با الفاظ و مستمسک تراشی در این باره. نپذیرفتن عهدنامه کیوتو درباره سیاست‌های کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای، مخالفت با منع تولید و نگهداری سلاح‌های بیولوژیک و شیمیایی (تا قبل از ۱۱ سپتامبر)، مخالفت با عهدنامه ناظر به تولید و نگهداری مین‌های زمینی و اخیراً لغو یک طرفه قرارداد سالت ۲ و رفتن به دنبال استقرار سیستم‌های دفاعی فضایی، از جمله مواردی است که وجدان آگاه انسان‌ها را سخت آزرده است و به احساسات ضد آمریکایی شدت بخشیده است (بخشی از تظاهرات سیاتل، داهو سویس و جنوا و غیره ناشی از این سیاست‌ها بوده است).

۶- اعمال سیاست‌های بیشتر خودخواهانه و سودجویانه در مذاکرات دور اروگوئه (۱۹۹۴-۱۹۸۶) و راه‌اندازی سازمان تجارت جهانی (به جای گات) از سال ۱۹۹۵، به تأخیر انداختن عضویت چین و شوروی، مخالفت با قبول درخواست و عضویت ایران، سنگ‌اندازی در راه دسترسی کشورهای مستقل به بازارهای مالی و... از جمله این سیاست‌ها است.

ایالات متحده تنها بر محور حفظ منافع خود در رابطه با مکزیك به راه درست رفته است.

است. خود صدام حسین در دوران جنگ با ایران برای ایالات متحده يك سرمایه‌ارزشمند به‌شمار می‌رفت. اشغال کویت توسط عراق با اطمینان صدام از بی‌طرفی آمریکا صورت گرفت و به همین دلیل واکنش آمریکا در مقابل این امر مایه حیرت صدام شد. ایالات متحده در منطقه بالکان با حمایت از مسلمانان کوزوو در برابر میلسویچ، به دیکتاتوری و تسلط خواهی صرب‌ها پایان داد ولی با تشکیل ارتش آزادی بخش کوزوو ثبات منطقه بالکان به خطر افتاد. مناقشه آلبانی تبارهای کرواسی با حکومت آن کشور که اخیراً با دخالت اتحادیه اروپا و اعضای ناتو به امضای قرارداد می‌منجر شد، بخشی از پیامدهای سیاست‌های ایالات متحده در بالکان به‌شمار می‌رود.

۷- ده سال فرصت از دست رفته:

با خروج شوروی از افغانستان (۱۹۸۹)، فروپاشی سیاسی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی، استقلال یافتن کشورهای اروپایی شرقی (۱۹۹۰) و قطع کمک‌های شوروی به کوبا و هندوستان، پیروزی نظام اقتصاد آزاد و رقابتی و شکل حکومت‌های دموکراتیک قطعی شد و اگر سیاست‌گذاران و طراحان سیاست خارجی ایالات متحده عمق این تحول را درک کرده بودند دنیای امروز رنگ و روی دیگری داشت.

اشتباهات ایالات متحده در روابط بین‌الملل پس از ۱۹۹۰:

- ۱- عدم درک بموقع عمق تحول پیدا شده پس از سقوط شوروی؛
- ۲- عدم درک احساسات ملی مردم در کشور تازه استقلال یافته و حس استقلال خواهی اقوام در چارچوب دولت‌های ملی؛
- ۳- نادیده گرفتن اعتراضها و احساسات ضد آمریکایی ملت‌ها ناشی از مداخلات گذشته آمریکا (ضرورت معذرت خواهی و جبران خسارات)؛
- ۴- عدم درک مسئولیت ناشی از پیشگامی و رهبری ادعایی و اصرار در ایجاد توازن میان امتیازات داده شده و امتیازاتی که در رابطه با دنیای خارج مخصوصاً کشورهای در حال توسعه به دست می‌آید. این امر شامل موارد زیر است:

○ دادن اطلاعات به عراق بویژه در جریان محاصره بصره و تصرف فو و جزیره مینواز سوی ایران، آموزش خلبانان عراقی در مرکز آموزشهای خلبانی در آمریکا، تأمین نیازهای تسلیحاتی عراق از طریق کشورهای عرب، آزاد گذاشتن کشورهای اروپایی بویژه آلمان در فروش دانش فنی و ابزارهای تولید جنگ افزارهای شیمیایی و میکروبی به عراق و... از جمله حمایت‌هایی بوده که خطر امروز عراق برای همسایگان را به وجود آورده است.

○ پس از رویدادهای یازده سپتامبر، رئیس جمهور آمریکا از میثاق نویسندگان اعلامیه استقلال و قانون اساسی ایالات متحده دایر بر استقرار آزادی و دموکراسی در سراسر جهان و نجات بشریت، مبارزه با تروریست‌ها و دیکتاتورها، نداری و بیسوادی و ظلم بعنوان عوامل پدید آورنده تروریسم سخن می‌راند.

سیاستگذاران ایالات متحده درک کرده‌اند که مکزیك فقیر با نرخ رشد جمعیتی دو تا سه برابر ایالات متحده، در سال ۲۰۳۰ جمعیتی برابر ایالات متحده خواهد داشت. هیچ نیرویی نمی‌تواند از سرازیر شدن دهها میلیون مکزیکی به ایالات متحده جلوگیری کند. درک این واقعیت، امضای قرارداد NAFTA یا اتحادیه تجارت آزاد با آن کشور و کانادار ضروری ساخت. هدف آمریکا گذشته از ایجاد بازار آزاد ۳۶۰ میلیونی در آمریکای شمالی، بالا بردن سطح زندگی و آموزش مردم مکزیك، کاهش نرخ رشد جمعیت و ایجاد اشتغال و کار در مکزیك است. همین سیاست در قالب اتحادیه تجارت آزاد نیم کره غربی برای آمریکای لاتین با یک برنامه ۲۵ ساله تعقیب می‌شود.

وقایع یازده سپتامبر که در اصل جنایتی نسبت به مردم بی‌گناه از ۶۰ کشور بوده، در عین حال چون پتکی بر مغز رئیس جمهور آمریکا و سردمداران سیاسی و نظامی آن کشور فرود آمده است. پس از این رویدادها، رئیس جمهور آمریکا از میثاق نویسندگان اعلامیه استقلال و قانون اساسی دایر بر استقرار آزادی و دموکراسی در سراسر جهان و نجات بشریت، مبارزه با تروریست‌ها و دیکتاتورها، و نداری و بیسوادی و ظلم بعنوان عوامل ایجاد کننده تروریسم سخن می‌راند. ایالات متحده مبارزه با عقاید افراطی و خرافات، نابودی فرقه‌های مذهبی و سیاسی افراطی، نابودی احزاب و گروه‌های تروریستی در ۶۰ کشور را هدف قرار داده است و به گفته رئیس جمهور آمریکا تارفع فتنه و خطر تروریسم و ظلم و دیکتاتوری در جهان مبارزه سیاسی، نظامی مالی، و روانی با افکار و حکومت‌های دیکتاتوری ادامه خواهد یافت.

وقایع یازدهم سپتامبر بر روح و ذهن و وجدان مردم ایالات متحده نیز اثر گذاشته و فرصتی فراهم آورده است که میثاق پدران بنیانگذار ایالات متحده پس از ۲۲۵ سال زنده شود. ایالات متحده، مانند اواسط قرن ۱۹ که سرنوشت محتوم و خدایی خود را آوردن همه مردم قاره جدید زیر لوای قانون اساسی و حکومت واحد می‌دانست این بار ادعا می‌کند که می‌خواهد همه جهانیان را از مواهب

آزاداندیشی، دموکراسی، عدالت و حقوق طبیعی انسانی مذکور در قانون اساسی خود برخوردار کند. ضمانت اجرای این کار تا جایی که تا امروزه دیده شده است هواپیماها و هلی کوپترهای آمریکایی بوده است و بمب‌هایی که همراه با گندم و روغن و بسته‌های غذا بر سر مردم بی‌دفاع افغانستان فرو می‌ریزد. شاید با برچیده شدن بساط طالبان و بن لادن در افغانستان مهمترین خطر حکومت‌های ظالم و تنگ نظر و مروج تروریسم از جهان رخت بر بندد ولی برای استقرار آزادی، دموکراسی و حکومت‌های مردم‌سالار بی‌گمان باید اهداف و سیاست‌های مثبت انسان‌گرایانه و پایبندی به انسان‌دوستی و اخلاق‌گرایی در کار باشد که معلوم نیست در کوتاه مدت ایالات متحده با ادعای پیش‌گامی و پیش‌قرولی بتواند حامی و منادی آن باشد؛ بویژه این که لشکرکشی عظیم به خاورمیانه و حمله به افغانستان تنها برای برکناری یا دستگیری و قتل بن لادن و سران طالبان تدارک دیده نشده است. تسلط بر افغانستان برای استراتژیست‌های آمریکایی کلید کنترل بزرگترین منابع گاز جهان (سوخت قرن بیست و یکم) و کلید کنترل نفوذ مجدد شوروی در کشورهای آسیای مرکزی و جلوگیری از نفوذ ایران و چین در این کشورها است. ایالات متحده با قدرت اقتصادی و نظامی خود این سیاست‌ها را تعقیب می‌کند و به زودی هر چه بیشتر در همسایگی ما قرار خواهند داشت.

پرسش اصلی و کلیدی این است که منافع ملی ما در شرایط جدید منطقه چیست؟ این منافع چگونه شناسایی و چگونه حفظ خواهد شد؟

یادداشت‌ها

۱. توجه به فرد انسان و نیازهای او و محوری شناختن انسان در وضع قوانین و مقررات برای اداره امور جامعه انسانی و احترام به قانون برای اولین بار در یونان قدیم در شهر- حکومت‌های مستقل و مجزا در میان دره‌های محصور شده با کوه‌های بلند نبود ترس از حمله و تجاوز (شهر- حکومت‌های یونان فاقد قلعه و دیوارهای دفاعی بود)، بوسیله اندیشمندانی چون سقراط، افلاطون و ارسطو

(۳۳۸-۵۰۰ ق.م) مطرح گردید و ریشه دوانید. برخلاف جوامع شرقی (ایران، چین، مصر و هند) که تمام توجه به حفظ قدرت حکومت و خصائص حاکم معطوف بوده است، بحث فلسفی درباره منشأ جهان و انسان در هند و یونان و مصر از حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد آغاز شده بود ولی برخلاف دیگر مراکز تمدن که بحث درباره پیدایش جهان افسانه‌ای و تخیلی بود در یونان به این سئوالات به طور منطقی و عقلایی توجه می‌شد.

۲. زیادی داوطلبان ارائه خدمت صادقانه به جامعه و مردم چه در داخل آمریکا و چه در خارج از ایالات متحده غالباً باعث تعجب تازه‌واردان است. تعداد آمریکایی‌های داوطلب خدمت در ایران در امور خیریه تادهه ۱۳۲۰ بسیار چشمگیر بود. در جریان انقلاب مشروطیت و پس از آن استفاده از کارشناسان مالی آمریکایی و اخذ وام از ایالات متحده به نظر مجلس شورای ملی تنها راه نجات از تسلط استعمار روس و انگلیس به‌شمار می‌رفت.

۳. به سلسله مقالات «علل اقتصادی سقوط اتحاد جماهیر شوروی» در ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی به قلم نویسنده در سالهای گذشته مراجعه شود.

1. John P. McKay, Bennet D. Hill, and John Buckler, **A History of World Societies**, third edition, Houghton MIFFIN Company, Boston... 1992.
2. A.N. Christensen, Evron M. Kirkpatrick, **The People, Politics, and the Politician**, Henry Holt and Company, New York, 1951.
3. John D. Daniels, Lee H. Radebaugh, **International Business**, seventh edition, Addison-wesley Publishing Company, New York, 1994.
4. James Macgregor, Jack Walter Peltason, **Government by the People**, seventh edition, Prentice-Hall, Inc. Englewood Cliffs, New Jersey, 1969.
5. Kenneth Jonda, Jeffrey M. Berry, Jerry Goldman, **The Challenge of Democracy, Government in America**, fourth edition, Houghton Mifflin Company, Boston, 1995.

○ شاید با برچیده شدن بساط طالبان و بن لادن در افغانستان مهم‌ترین خطر از جانب حکومت‌های ظالم و تنگ‌نظر و مروج تروریزم در جهان از میان برود، ولی برای استقرار آزادی، دموکراسی و حکومت‌های مردم‌سالاری گمان باید اهداف و سیاست‌های انسان‌گرایانه و پایبندی به انسان‌دوستی و اخلاق‌گرایی در کار باشد، که معلوم نیست ایالات متحده در کوتاه‌مدت بتواند منادی و مجری آن باشد.

جناب آقای دکتر علی امینی

در گذشت پدر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم و خود را در غم بزرگ شما شریک می‌دانیم. از پروردگار یکتا برای جنابعالی و خانواده محترم تندرستی و شکیبایی خواستاریم.

دوستان و همکاران در اطلاعات سیاسی-اقتصادی

چهره خندان آقای عسگری را که با همه دردیایی که داشت، به زحمت هم که شده از کارکنان ماهنامه و مهمانان گاه و بیگاه دفتر پذیرایی می‌کرد چهره‌ای نیست که به این زودی‌ها از خاطر برود. پیرمرد در زندگیش آنی از تلاش و کوشش باز نمی‌ایستاد. هر زمان فراغتی نسبی برایش حاصل می‌شد خود را سرگرم کاری دیگر می‌کرد. آنها که از قدیم با ماهنامه ارتباط داشتند بهتر او را می‌شناختند. کاری نبود که به او واگذار کنید و بی نتیجه بماند. به گل و گیاه علاقه بسیاری داشت و امیدوار بود پس از بازنشستگی همدم آنها باشد. می‌گویند در آخرین لحظات عمرش هم که در جلوی آسانسور منتظر بوده با دیگران بگویند داشته است. رابطه او با اهالی دفتر ماهنامه در حدود کاری نمی‌گنجید. اگر یکی دوروزی به دلیل تعطیلات یا مرخصی نمی‌دیدیمش دل‌تنگش می‌شدیم، نه به آن دلیل که دیگران کارهای او را به خوبی خودش انجام نمی‌دادند بلکه از آن رو که رشته الفتی دل‌های ما را به هم پیوند داده بود.

روز دوشنبه وقتی حوالی ظهر به دفتر ماهنامه رسیدم او را در اتاقش ندیدم. حدسم این بود که مثل همیشه برای انجام سفارشی از دفتر خارج شده است و مدتی دیگر باز خواهد گشت ولی هرچه صبر کردم از او خبری نشد؛ تا اینکه کسی گفت او دیگر هرگز نخواهد آمد و هرگز با صدای گرم و چهره خندان به محیط کار ما صفا نخواهد بخشید.

امید که در آن دنیا همدم گل‌های بهشتی باشد

روانش شاد باد